

مجموعه مقاله های

کنگره فاضلین نراقی

اخلاق ، عرفان

فام کتاب مجموعه مقاله‌های کنگره‌ی فاضلین نزاقی به:
تحقیق و نظرارت کتبیه علمی کنگره‌ی فاضلین نزاقی
نویسنده گروهی از نویسنندگان
حروفچینی: سعید آهنگر جویباری، مصطفی عسگری نسب
صفحه آوا رضاناعنی فربانی
ناشر: دبیرخانه کنگره‌ی فاضلین نزاقی
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات و رابط فرهنگ و ارشاد اسلامی
چاپ اول: بهار ۱۳۸۱
تیراز: ۱۰۰۰ نسخه
قیمت: ۲۵۰۰۰ ریال

عشق عاشق هم ز جذب عشق اوست

(سیری در وصف عشق در منوی طاقدیس)

دکتر صاحبمنی اکبری حصو هشت علی‌پوش دانشگاه تربیت معلم سرووار

معرفی

احمد بن حاج ملا مهدی یا محمد مهدی، معروف به نرافی، از آکابر دانشمندان و فقهای امامیه قرن سیزدهم هجری است. وی اشعار عرفانی فراوانی با شخص «صفات» سروده است. کتاب عای زیر به وی نسبت داده شده است:

- ۱- اجتماع الأمر و النهي.
- ۲- اساس الأحكام.
- ۳- أسرار الملحمة.
- ۴- حجۃ المطہة.
- ۵- خواں.
- ۶- دیوان شعر فارسی.
- ۷- سیف الأئمة.
- ۸- شرح تجوید الأصوات.
- ۹- طاقدیس (شامل متنویات او).
- ۱۰- عین الأصوات.
- ۱۱- مستند الشیعة في أحكام الشریعه.
- ۱۲- معراج السعادة.

۱۳ - مناجات الأحكام.

۱۴ - مناجع الوصول.

در در دنیا شاعر قریب نواف به سال ۱۲۶۵ قمری درگذشت. هنای و مراجعی که از اوی پاد کرد عالیه. عبارتند از: رسیحانة الأدب، روضات الحسان، هدیۃ الأحباب، مستدرکة الوسائل، فصیح العلما، آیین الشیعه، زبان المعاویین...^۱

کلمه عاقدیس اسم است مرکب به معنای عاق مانند زیرا «دیس» به معنای هائند است و تخت خسرو بروز را که از هویتمند به اوی رسیده بود، عاقدیس می‌گفتند. گویند جمیع حالات ممکن و ممکون در آن ظاهر مورشده و آن سه طبقه بوده و در هر طبقه جمیع از ارکان دولت او حاصل جا فارز می‌گرفته اند و خسرو بروز بر آن تخت ملحقات و تصریفات کرده بود. طول آن یک صد و هفتماده ذراع و عرض آن بک صد و بیست ذراع و مزین به حواله بود.^۲

معنای عشق

در «شانی تغوب» آمده است: «العنق فرط المحب و قبل هو شجب المحب بالمعيوب يكون في عذاف الحبة».^۳

در سوره عشق و حب ابا المؤمن احمد بن يحيى سؤال شد که کدام یک پسندیده‌تر است؟ جواب داد: «المحب لأنَّ لعشق فيه إيجاضة». در مورد وجه تسمیه عاشق سیر وی می‌گویند: «ستي عاشق عاشقاً لأنَّه يحمل من شدة الهموي كما تذلل العفة إذا قطعت والمشقة: شجرة تحضرها تدقق و تصنف».^۴

در فرهنگ معین بیرون مشترک به حد فرات دوست داشت، دوست مفترض و محبت نام معنا شد: است.^۵

^۱ علوی کفر زاده، حدیث

^۲ حدیث

^۳ دلخواهی، سر تغوب...، ماده شعر

^۴ حدیث

^۵ وهمک معین، حدیث

عشق بکو از عواطف است که هر کب می‌باشد از تمایلات جسمانی، حس جمال، حس اجتماعی، تعجب، غرت نفس و غیره، علاقه بسیار شدید و غالباً نامعمولی است که گاهی هیجانات کدورت‌انگیز را باعث می‌شود. به عقیده سوپران انسان و سعاد جهان هست برو عشق تهاده شده و جنب و جوشی که سراسر وجود را فر گرفته به همین متأثت است. پس کمال واقعی را در عشق باید جست و جو کرد^۱

افلاطون گوید: روح انسان در عالم مجزات نیل از روزه به دید، حقیقت و بیان و حسن مطلق، یعنی خیر را بمن پرده و حجاب دینه است. پس در این دنیا جزو حسن ظاهری و نسی و مجازی را می‌بیند، از آن زیبایی مطلق که سایقاً در ک شموده باد می‌کند. خم هجران به او دست مرده و هوی عشق تو را برو می‌دارد، فریفته جهان می‌سود و مانند مرغی که در قفس است می‌خواهد به سوی او بروز کند. عواطف و علامت محبت همه، همان عوق لقای حق است، اما عشق حسماً مانند حس صوری، مجازی است و عشق حبیقی سوانحی است که به سر حکیم میرید و هم چنان که عشق مجازی سبب خروج جسم از عقبی و موله فرزند و مایه بدقی نوع است عشق حبیقی هم روح و عقل را از عقبی رهایی داده می‌باید از راک اسرائیل و دریافت زندگی حاده‌ای، یعنی نیل به معرفت جمال حقیقت و حیر مطلق و جذبات روحانی است و انسان به کمال علم و قدر می‌رسد که به حق و امن و به مشاهده حمال و نیل متوجه اتحاد عالم و مسحون و عالی و محفوظ حاصل گردد.^۲

در بک تقسیم عشق را به عشق اکبر و وسط تقسیم کرده‌اند:
اشیاق به لذای حق نعلی و معرفت ذات و شهود صفات در ذات، عشق اکبر بنماید
می‌شود فلسفه و عرفان می‌گویند: اگر عشق عالی نمی‌بود، موجودات همگی نابود می‌شدند و آن جه حافظ ممکنات و مصوّرات نازله است، عشق است که در تمام ممکنات و موجودات جهان هست مساوی می‌باشد؛ زیرا همه موجودات عالم حساب و عشق کمال آن و خوبی این عربیه از عشق، تبیه به ذات خدای متعال است عشق حکماً و عتماء به نظرک و تعمق در صیغ

^۱ حسن

^۲ حمل، به نظر روسیه حکمت در اورد.

خدماتی منعال، حقایق و موجودات را عشق او سط می‌گویند.^۱

در دایرة المعارف الفرنگی‌ها عشق به مه دسته تقسیم شده است:

حب الذات، حب الإنسانية، و حب العالم. از قول «بیمون» فلسفه فرانسوی نقل شده است که هیچ غرضی در عواطف و خصایص ما جز دات مخلوقات و خالق وجود ندارد.^۲ گریند، عشق مرضی است از قسم جنون که از بین صورت حسن پیدامی شود و گویند که آن مأخذ از عشق است و آن‌شانی است که آن را «بلاب» گویند. چون بر درختی بیچد، آن را خشک کند همین حالت عشق است که بر هر دنی طاری شود. صاحبین را خشک و زرد کند. عشق آنسی است که در دل آدم فروخته می‌شود و بر اثر افروختگی آن، آن‌جهه جز دوست است. سوخته گردد عشق مهم‌ترین وکی طریقت است که آخرین مرتبت آن، عشق باک است.^۳

نوعی از عشق، عشق غیب است که همان عشق باک می‌باشد. شیخ الرئیس ابو علی سينا پس از آن که عشق انسانی را به حقیقی و مجازی تقسیم می‌کند، در وصف نوع دوم می‌گوید: «والثاني يتقسم إلى فضاني و إلى حيواني. والفضاني هو الذي يكون مبذولاً مناكلاً نفس العاشق لنفس المتعشوق في الجوهر ويكون أكثر إعجابه بشمائل المتعشوق لاتها آثار صادرة عن نفسه. والحيواني هو الذي يكون مبذولاً شهوة حيوانية وطلب لذة بسيطة وبكون أكثر إعجاب العاشق بصورة المتعشوق وخلقه ولوته وتخاططه أعضائه لاتها أمور بدنية».^۴ شیخ در ادامه بحث توسعی می‌دهد که منظور از عشق غیب (باک) نوع اول عشق مجازی (فضانی) است.

در مورد عشق حقیقی، بعض مجتهد شیده به حدوده منعال سخن‌ها زیاد گفته شده و محبت به خداوند عالم در شرایع الہی و مخصوصاً در شریعت مقدس اسلام، حسلم و محرر است، به طوری که گفت: «الدین هو العشق والمحبّ هو الدين».^۵

^۱ ر. گ. هدی.

^۲ محمد فرب و جدن، دایرة المعارف، ترجمه، تحریر، تفسیر، ج ۲۵، ص ۶۵.

^۳ منتسباً إلى حداد، محدث، مذکور.

^۴ سو عرض سند، إلشاد، تفسیر، ج ۲، ص ۳۸۳.

^۵ حوزه تفسیر، عارف و مஹی جه می‌گیرد، اخر ۲۰.

برای رسیدن به عشق خوبی بار به یک بل رشاطر است و آن بل همان عشق مجری می‌باشد، می‌گویند سالک پس از بن که در راهی عشق به حسن توجه و غسلان تقدم زد، این عشق او را از سایر توانگل دیوبده باره استه و هفتش را در معنوی واحد منحصر می‌نماید و چون با این عشق مجری، توجه و هفت سالک را شیای دیگر قطع و به یک نقطه متوجه شد اقطع او از معموق واحد حموری و اقبال بر معنوی واحد حقیقی اخدا^۱ آسان می‌گردد. نداگفته‌اند: عشق صوری و مجری نظره حقیقت است.^۲

وصف عشق

دو مورد عشق را به سخن گفته‌ند و سیاری از عرقاً و شعراء در وصف عشق تعبیراتی را به کار برده‌اند، اما از آن حاکم نسبت هر شاعر و بزرگی های خاص خود را دارند، در این مختص به وصف عشق از دیدگاه ملا احمد رفاقی نگاه حواهیم داشت و در شرح و توسعه نیز اینها را از حافظ، مولانا، جامی، عطار، و... برای مقابله ذکر خواهیم کرد:

۱. وی عشق و دوست را مانند نیع قولادین مردادی^۳

دوست نیفع بود فولاد دم صد ضاب رشته را برداز هم^۴

۲. عشق مانند آتش است که خروخت ک را می‌سوزاند و هر چو اوصوس را به جر عشق نبود می‌کند:

آنثی باشد خس و خشک سوز هر هولی و هو هو را یاک سوز^۵
مولوی فرا این معنا را چنین بیان می‌کند:

عشق‌هایی کز بی رنگی بود عشق نبود عافت ننگی بود^۶

چنین توصیفی را حظار نیشاپوری بیز آورده است:

عشق این جا آشست و عقل دود عشق کامد در گربزه سفل زود^۷

۱. حمله.

۲. ملا احمد رفاقی، ملود حلقه‌سی، ص ۱۹

۳. حمله.

۴. جلال الدین روح‌المویی، شریت حموری، ج ۶

۵. بهلا صابر، مصنفات عوطفی و مدحی و حسنه، دربار عجم، ج ۲

۶. بهلا صابر، مصنفات عوطفی و مدحی و حسنه، دربار عجم، ج ۲

۳- عشق و دوستی حننه و کاننه را به نارامع می‌برد:

دوستی تو کی سود تدرج گزیر س گذارد خانه تو ساهان نی سر^۱

۴- عشق و دوستی مانند خورنید است:

هرچه غیر از دوست چون اختیار سود دوستی حسونید غارت گزیر بود^۲
همان طوری که بی وجود خورنید هیچ موجودی زینه نمی‌ماند، بدون عشق نیز آدمی
زنده نیست این معنا را از زبان جامی می‌نویم که گفت:

بس عشق فشان زنگ سیست جیوی که ز عشق نیست خود نیست^۳

۵- دوستی و عشق باد مرد، موج طوفان و گرداب بلاست:

دوستی ماد مرد است و هو موج طوفان است و گرداب بلا^۴

عشق با دل ارتضاط درد و هر جو مانند آیه هست، خطا برثابودی من گویند:

در آیه سی عشق و دل مقابله که هر دو دوی در روی آند از اول
هیان هر دو بک پرده دست در بین و پکن نیست بس بسرده یکی بیش
بین صورت در آیه بسی کیبورت که بک جیزست با هم آب و صورت
ز دل تا عشق راهی نیست دشوار هیان عشق و دل مویست مقدار^۵

۶- عشق هم خلف درد هم جور:

طور عشق تو جان و رای طور هاست

عشق را هم لطف‌ها هم جوره است

لطف عشق از جان شبرین خوتی تر است

جور از لطف او شبرین تو است^۶

عشق بی رحم تر از آتش نیست و آتشگ جان عاشق دارد و عاشق خود در عشق را به جان

^۱ شیوه مکتبی، ص ۱۶

^۲ هنر

^۳ حمر، هشت و نیم، ص ۱۵۸

^۴ شیوه مکتبی، ص ۱۶

^۵ سهیلا حارمی، همان، ص ۷۳

^۶ شیوه مکتبی، ص ۱۶

حریدار است از برآکه او صورت و معنوی جانست. عشق در و معنوق درمان است
عطای نیتابوری نیز من گوید:

عشق تو سر رحم بتو آشناست که شو و خسرو صدر می‌کند
آشناست موردنده به جزو شنی تسوخت عشق تو آشناست که جان می‌کند
۷- عشق با رسم و عادت کاری نمود
عشق را با رسم و عادت کار نیست سنت ایشان عاشق پندار نیست

مولوی این معنا را به صورتی دیگر بیان کرده و گفته است:
ملت عشق از همه دیگرها جداست عاشق را ملت و هنوب خدا است.
عطای نیتابوری نیز این معنا را چنین بیان کرده است:

عشق نا امروز و فردا کسی بود کهر و دن این حاد آن جا کی بود
۸- دل هر ذره را که بستگانی در آن عشق را آشنا کار می‌بینی:

گسر دل هر ذره بستگانی در آن آشناست و عشق مسیریں غیاب
دره دره از نسوان را نرساند جسنه حننه از سعک ناهم می‌باشد
آشناست عشق بیار میهان در میهان جمیع ساده در بهان
جلال الدین رومی نیز من گوید:

آخرین بس عشق کل اوسناد سه هوشش ذره را داد ای حاد
این سخن دام زبان جامی نیز من گوید که گفت:

چون صبح از از عشق درد عشق آشناست عسوق در قدم زد
از لوح عدم قشم سر افراست سه غصه سیع بس کریان کشت
عصفند افلاک ردا عشق رکن سه زینه هنده عسو

۱- سهلانهاری، خان، ص ۲۶۷

۲- متون خالق، سر، ص ۱۹

۳- متون مولوی، سر، ۴۰

۴- سهلانهاری، خان، ص ۱۳۶

۵- متون خالق، سر، ۱۹

۶- متون مولوی، سر، ۷۹۲

۷- عصر حضت پوریان، سر، ۷۵۹

۹ - عز معموقی عاشق نیز مرد است. وی در داستان طوطی و شاه مرگوید:

باکسر حرشاد صوطی رام سر
شاه را پس او دمی آرام نس
هر دو تن در عاشق گشته سر
صر بکسر معموق و عاشق آد دگر
حالمه معموقان عاشق ای بسر
حالدار را این چنین دان سربه سر
هر که شد معموق عاشق نیز هست
در دل او عشق معموق عاشق نیز هست^۱
در ادامه داستان مرگوید:

حسن خوبیار برد، تند ببر عشقشان
عشقشان بر حسن شان آمد نهان
ورنه عشق دلبران قرورتر است
تیبل از محجنون بس محجنون تر است
عاشقشان ر عشق اگر باشد بکسر
عشق معموقشان بود صد بیشکو^۲
مولوی نیز مرگوید:

عاشق و معموق را در رستاخیز دو سه دو بندند بیش آردند نیز^۳

۱۰ - عشق عاشق از جذب عشق حدایت:

عشق عاشق هم ز جذب عشق اوست
گشته بپدا وین کشاکش هم ازوست
که هر یا عاشق بود لبک ای عمو
کاه را سگر که آید سوی او
ایس سخی را گر همچو حواهی بیان روی سخیهم و سخیونه بخوان^۴
وی معنند است که خداورده، عشق بدگان است و بدگان نیز عاشق او و با اشاره به آیه
قرآنی که مر فرماید: «**أَتَتَوْنَ يَأْتِيَ اللَّهُ بِقُومٍ يَعْلَمُ بِإِيمَانِهِمْ وَلَا يَعْلَمُونَهُ**»^۵ ابن مطلب را بیان کرده
است. برای نعونه می‌توان عشق مولای متفقان امام علی^۶ را مثال داد. زمانی که بیان مر
حدایت^۷ بترجم فتح را به دست وی داد فرمود: «**لَا أَعْطِنَ الرَايَةَ غَدَّاً رَجْلًا بِحَبْتِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ**
وَيَحْبِبُهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»^۸

۱ مثنوی خاندیش ص ۲۶

۲ همان.

۳ ملوی مஹوی، ص ۴۰۲

۴ مثنوی خاندیش ص ۲۶

۵ مالک، ۵، ۱۰، آیه ۲۶

۶ محمد سفر بمسیر بحر آلمان، ج ۲، ص ۲

۱۱ - علنو آتش مراج و برو جیا است:

آری آری عساشقان بر حسن بار عاشقیست و حسنه بانه برده دار
عشق معنویان ولی بر عشق هاست عشق خود آتش مراج و برو جیاست^۱
عاشق در جیان عشق بی برو سخن می گویند و قسمی به دل راه نمی دهد، حافظ نیز این معنا
را چیزی بیان می کند:

فائل می گویم و از گفته خود دل نایم بندۀ عشقم و رعن دو جهار ازادم^۲

۱۲ - عشق خصلت خون خواری دارد:

حسن را جان بخشنی و دل داری است^۳ عشق را خصلت همه حون خواری است^۴
راه عشق بسیار دشوار است و برای بیمودن آن باید خون دل خورد، بین معنا را غصه
بشاوری نیز چیز بیان کرده است:

درد و خون دل بجایه عشق را فسنه متکنی سید عشق را
سانبا خون جگر در حام کن گرونداری دره از ما وام کن
عشق را دردی ساید برد سوز گاهه جان را برده در گه برده دوز
ذرهای عشق از همه آفان به درهای درد از همه عشق به
عشق مسخر کایات آهه مدام لیک نود عشق بس دردی نعام^۵

۱۳ - راه عشق، راه درهم و دینار نیست، بلکه راه فنا، عزم، وفا و عدم و اندوه است:

ای برادر ایسن ده بازار نیست راه بین راه درهم و دینار نیست
ترک سر کن پس در این راه شبر و ده راه عشق است ایس سه راه شبر و ده
هر سه ایس زده راه افليم و فنا شروع بین راه نویه لر میل و هوا
مرکب ایس راه عزم است و وفا توضه آن رفع و اندوه و عبا
آب عذیش اشک اینو، و غم است^۶ عجز و زاری هر چه برداری کنم است^۷

۱. متون حافظ، ص ۲۸

۲. دیوان حافظ، ص ۳۹۵

۳. متون حافظ، ص ۲۸

۴. سهملا حارم، هدایت، ص ۶۲۶

۵. متون حافظ، ص ۵۷

جامی عزیز گویی

هر چند که عشق در دنیا است آسایش سبکه‌های پاک است^۱

۱۴ - عشق و غم و داری موطلبد وی در حکایت عاشقی که معموق او را از بام افکد، به وفا داری اخراج کرده و مرگ کویه عاشقی که نسبت به معموق خود وفا داربانت، او عاشق واقع نیست:

بر لب سامو بکی عاشق نشست
محوشد در بار و از خود سر خبر
گفت معموقش که آن سوکن نظر
بین جمال آن نگار ملائمه
کن تماشا قدرت حر آفرین
خوب رو گز نوست پسر من جسمیم
منکه او گز هست پسر من نیستم
عاشق مسکین بظر آن سو فکند
دست زد معموق امکن شد ز بام
گفت رو رو عاشقی سر تو حرام
نم هومناکی سرت سر خاک نه
گز تو بیر من عاشقی تو بی وفا
من سر اسر بودمت نی از فدا^۲

۱۵ - عشق آتش الیه است:

عشق شار الله باشد موصده مطیع سر جانها و افتد^۳

وی در این بیت به فرموده خداوند متعال اشاره دارد که در قرآن کریم جبن بیان شده است: «نَارُ اللَّهِ التَّوْقِدَةُ * الَّتِي تُطْبَعُ عَلَى الْأَذْقَنِ؛ * إِنَّهَا عَلَيْهِمْ شَوَّصَةٌ»^۴؟

۱۶ - عشق: آب خضر، نهر موس، لحن داود، دم عیسی و براق احمد است:
آب حضر و آتش موس است عشق نهر دود و دم عیسی است عشق
نکر خاک از مستی مهیای عشق سور جرج از نَّهَادِ سهیای عشق
عشق احمد را بر قدر رفیع است راز چه گویی عشق از آن اشرف است^۵

^۱ جامی، عشق باریگ، ص ۶۵۸

^۲ متون مادریس، ص ۱۳۳

^۳ مادریس، ص ۱۹۱

^۴ معرفه ادب ایرانی، ۶، ۶

^۵ متون مادریس، ص ۱۶۲

عطار نیشابوری نیز عنق را بروان جان می داند و می گوید:

عنق است برآق جاد درین راه تن کیست؟ طفیل به فراز^۱

مولوی نیز صفة موسی مبلغ را از شدت عنق می داند و می گوید:

تاد باش ای عنق خوش سودای ما ای طبیب جمله علت‌های ما

ای درای نسخوت و ناموس ما ای تو افلاطون و جاتیوس ما

جسم خاک از عنق بر افلاک شد کوه در رفع آمد و جلالک شد

عنق جان طور آمد عانقاً ضور مست و حرم موس معاضاً^۲

۱۷ - عنق مظہر اسرار پنهان، مطلع لبور الهر و تریاق هر سه است:

مظہر اسرار بجهانی است عنق مضعی سور زبانی است عنق

بر سحن تریاق هر سه است عنق فارج الهم کافی التم است عنق^۳

بنابراین، راز عنق را همگار سعی فیض، زیرا گوهر عنق لازکانی دیگر است. عظیز نیشابوری هم می گوید:

شق را گوهو ز کامی دیگرت

هر که نا جان عنق بر دین حضامت

عنق بارزین ز جانی دیگر است

وان جهان را آسمانی دیگر است

کسی کند عاشق نگاهی در جهان

در نسباد کس زیان عاندان

ز آنکه عاشق را زیان دیگر است^۴

۱۸ - عنق را باید از پروانه آموخت و جان هماند بروانه فدای دوست کرد:

عاشق کو نرسد از شمنیر و تین

عشق سبودی در بیغا ای درین

ورسے خود او عاشقی آزاد داشت

حاشقان را جسم و حان در کنر بست

در ره او جسم و حان را خوار کر

^۱ سهیلا صارمی، همار، ص ۴۶.

^۲ مصلحات، غفار و مناهب بر حسن دوران... صغار، متوفی مسوي، ص ۴۵

^۳ ملوق هنفی، ص ۲۸۲

^۴ سهیلا صارمی، همار، ص ۴۶۹

از ورای عشق بآشکار عشق
جهان می‌گزیر عاشق مردانه باش
بیشتر شمع روی او بسروانه باش
ذوق و آتش بمهراو بسروامکن
لیکن ذغال نیز در آن آتش فکن
ناشود روشی لز اآن صد اینچه!
هیعنی معنا را عطا نبر جنین بیان می‌کند:

جو از شمع رسد بروانه را نور
در آینه پر زنان بروانه از دور
ز عشق آتشین بسروانمانه
بسوزد بالش و بسروانمانه^۱

۱۹. عشق کوه قاف را از جامی کند:

عشق را خود ایور نجتیز کار نیست
کودکی کن دست عشق انکار نیست
رسانه نسبیج بس زیارت کرده
عابد صد ساله را خمار کرده
عشق انسد هر دلی ماؤا کند
شور محشر اند آن سر پاکند
عشق کو، قاف را از جسا کند
آنچه مسوزنده در دریا زند^۲
قدرت عشق آن جهان است که در وصف غمگنج مولوی این سعن و اینجن بیان می‌کند:
هر چه گویم عشق را سرخ و بیان
جون به عشق آیم خجل باشم از آن
گرچه تغیر زیان روشی گز است
لیکن عشق بسی زیان روشی تر است
چونه فسلم انسد نوشت مروشافت
عشق در تحریض جو حر در گل بخت
سرخ عشق و عاشقی هم عشق گفت^۳

۲۰. عشق در گنجینه ملائمه خاتمه و در میان رستم است:

عشق در گنجینه آیه خاتم است
جون به میدان باگذارد رستم است^۴
اروش عشق آن جهان است که در تحریج و عبارت سوگتجد عطا نمی‌گوید:

۱. مثنوی عاشقی، ص ۷۶۹

۲. سیلا مارمی، هدل، ۴۳۶

۳. منوی هافظی، ص ۵۶

۴. مثنوی سموی، ص ۵۱

۵. مثنوی ملائمه، ص ۳۹۶

اصیت عشق که بروند از دو جهان است

آن است که هر چیر که گویند نه آن است

برتر ز صفات خود و دانش و عقل است

بریون ز فضیل و اندیشه جوان است^۱

بیز می گوید:

مشق عشق جزو اشارات نیست مشق در بین امثالارت بست

دل شناسد که جیبت جوهر عشق عشق را ذرهای بصارت نیست

در عبارات همی نگجد عشق عشق از عالم عبارت نیست^۲

۲۱ - عشق من را رز منی کند و خاک را گوگرد:

خوبیش را بر من زند زر من کند خاک را گوگرد احمر من کند^۳

مولوی بیز همین معنا را به صورت دیگری بیان می کند:

از محبت تلخها شیرین شود از محبت من ها از زین شود

از محبت فرد ها صافی شود از محبت فرد ها تانی شود

از محبت مرد ها زانه من کند از محبت تانه بنده من کند^۴

بیز می گوید:

حنا نظر از مشقوق حرمها من شود خانه از هم خانه سحرها من شود

تلخ از شیرین لباد خوش من شود خسار از گیزار دلکش من شود^۵

۲۲ - عشق هاند کیما است و گدا و سفنا نص عسان:

نژد بیماران رسه عبسی ستر بیست فرمودیز بید و سیاهی

سنگ باشد هوم اندر دست عفن من شکافد چرخ نیبر نست عشق

منو نداند عشق سحضر و گدا منی غده بیز روازان سازوا

^۱ سهیلا ساروس، هدای.

^۲ هدای.

^۳ ملوی حلقه‌سی، من ۳۸۶

^۴ ملوی مسوی سی، من ۴۹۶

^۵ هدای.

شادوا هم گز ر عشق آیه روست
حافظه تیر ازی نیز درین معاشر گوید:
در عشق خاندان و حرب، فرق نیست
هر حاکه هست بونو روی حبیب هست^۱

همه کسی مخالف بازند جهه هشیار و جهه
همه جه حائمه عشق است حه مسحه و جهه
همه کشت^۲

۲۳ - عشق محاری انسان راه عشق حقیقی مردانه وی در داشان جوان خارکن که مایل
به دختر پادشاه بود گوید:

عشق شیرین کرد او ز دلیل
بر دشی از آتش به گلشن چون خیل
پسر سردهتر تا حقیقت قرکاز
نا حقیقت میروی بس گفت و گو
سره هونهای هوس پیغای تو
در مردم هم نفس دون را مدد غرض
عشق باشد آن مردم بسیود بدان
شید کسو و کو حبا و کو ادب
یعنی دمها را چرا گویی سمن
از عرضها هست باید د بی فیاض
حسود اینها عشق بکسی صو^۳
۲۴ - عشق از نایاب که ها جد نیست

عشق بایکست و ز سایابکه ها خداست
خشق خسود آلوهه فساد سبیت

^۱ ملیوی حکایتی، ص ۲۹۵

^۲ دویان حکایتی، ص ۱۷

^۳ همان

^۴ متود حافظی، ص ۲۰۲

گر هوابو هم بود اسراری
جهون که عشق آند که سر را سری
عشق باید آتش و هرج فدا
بیاک سازده هر بیندی را فداه
گر بود در جان تو می خد عرض
به همین شد تو را هفت صد عرض
جهون که عشق آبد صوره سربه سر
و خسرو خسرو تو خسرو خاند اسرار
عشق بی شاهگ راه حست است
کاروان ملازم ملک و دونت است
هر عساکر را که عشق آمد دنبی
وحش او را مرکند تا ملبی
مولوی نیز می گوید:

علت عاشق ز عاشها حدست عشق اصطراب سر حدابت^۱
آن چه گفته آمد، قطمه‌های بود ز دوی بی عود و عشق در شرگول سنگ عذاقبر از
مرحوم ملا احمد نراقی، برداختن به وصف عشق تها در بک ایر وی بیاز به تأثیف کتاب
مستقلی دارد و در این فرمات نعم گجده، منتوی طفیلی، در بایان است معمواً از عشق
محضقاً عشق به اهل بیت علی که زیست بخشی فرمت پایان این کتاب بروزی مدد می‌باشد.

فهرست منابع

- ۱ - قرآن کریم.
- ۲ - ابن سينا، أبو علي حسن بن عبد الله، الإشراط و التشبيهات، دفتر شعر الكتاب.
- ۳ - ابن منظور، محمد بن مكرم، شنی العرب، جاب ون، بيروت، در احياء التراث العربي، ۱۴۰۸ق، ۱۹۸۸م.
- ۴ - تهرانی، جواد، عازف و صوفی، جه می گویند، جایز هشتاد و سی و بیست، ۱۳۶۹.
- ۵ - جامی، نور الدین عبد الرحمن، مشتی هفت نورانگ، تصحیح و مقدمه مرتضی
مدرس گیلانی، جایز دوم، انتشارات کتاب فردوسی مهدی.
- ۶ - دهدزاده، علی اکبر، ثبت نامه.
- ۷ - زومنی، جلال الدین امولوی، منتوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسون، ترجمه مشتمه

^۱ عذر.

^۲ منتوی معنوی.

- ۱- محمد عباس، جانب سوم؛ انتشارات شرق، ۱۳۷۲.
- ۲- شیرازی، حافظ، دیوان، جانب اول؛ انتشارات غلامعلی شعبانی، ۱۳۶۲.
- ۳- عازمی، سهیلا، مصطلحات عرفانی و مذهبیه بوجسه در زبان عطار، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۲.
- ۴- قربی وجی، محمد، دائرة معارف القرن العشرين، جانب سوم؛ بيروت، دار المعرفة، ۱۹۷۱.
- ۵- مجتبی، محمد باقر، سحر الأنوار، جانب دوم؛ تهران، دار الكتب الإسلامية.
- ۶- معین، محمد، وهنگ معین، جانب هشتم؛ انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۱.
- ۷- نراقی، ملا احمد، متون حافظی، به اهتمام حس نراقی، جانب دوم؛ انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۲.